

خلق الله هفت کشور که در عرس شریف می آید تا نشان کرده هر گاه با وطن خود باسیر و در ذکر عرس  
 اول بیان تکلفات آبدارخانه و باغ میکنند حرفی دیگر بر زبان نمی آرند چون مهاراجه بهادر خود استند  
 که در راه کوه شریف مکانهای متعدد برای فرود آمدن خویش با حدت آرند که بر سال و در حقیقتها  
 از باران برشمال اذیت بسیار میشود چرا که از چند سال عرس شریف در موسم باران می آید همین حساب  
 تفسیر فرمودند که در آنکس عرس خود مکانهای متعدد و در باغ و در منزل چنان تیار نمود که مورد  
 تحسین و آفرین گشته بود بهر جهت این بناست سوازی این عمارت و غیره و کاکین و چوکی خانه ها  
 و سجد و چوبو تره و دروالاتهای متعدد دیگر از آبدارخانه تا مکانهای مهاراجه سراسر تعمیر و آرد که از  
 چهار سال عرس شریف در همین شدت بارانست تا با تمام تمام سپهر و بیج تکلیف نمیشود و اینجه  
 عمارت و باغ و تمامی تعمیر بخرج مبلغ خلیفه بارانست آمد و بهر حال با شیبی زاید عمارت دیگر با حدت  
 در می آیند و از پیشگاه خداوند است سخطاب و منصب غیره سرفراز است و در خلد آباد و در نه نراب  
 که مسدود بود از سرنو تباری آن کنایه آید آب روان جاری ساخت و در راه بر آن پور و  
 و بند و ستان و بزار اولی گهاک شهر است که بسبب بهنجاری او گذر بر آن دشوار بود چنانچه  
 عالمگیر باوشاه مرز کرده از گهاک نظام آباد حینت پنجشنبه بنیاد در آن گشتن خان معزز بسیار  
 خرج کرده گهاک مذکور را چنان هموار نمود که بغیر اذیت خلقت خدا مرز نیاید و لشکر صاحبان انگریز  
 بغرانت تمام بارام میگذرد نهایت شکر شدند سوازی این چاه ها و مساجد و تعلقات متعلقه خود  
 آباد کرده فیض تمام جاری ساخته همواره بذات خود مصروف حسنات است در عشره محرم الحرام  
 عاشورخانه در آبدارخانه در مکان سکونت خود بکلیت روشنی و غیره و اخراجات دیگر بجلوه ظهور  
 می آرد و بتاریخ دهم و بیستم محرم مجلس مشیة خوانی کرده سامعین و خواننده گان از طعام لذیذ بخوراند  
 حتی که ایون خوران را نیز تکلیف نمیرسد خود سید به الغرض با اعتقاد و اثنی خویش مضمون و مامون

در عنایت خداوند نعمت است و حاضر در بار جهاندار و پس

## محمد برهان علیخان بهادر سبقت یاب جنگ کمالا

سلسله بهادر معزتابه پادشاهان روم میرسد لهذا مطابق آن بزرگان بهادر و صوف نشان و جند و  
 و سیرق خود بوضع شاهان روم میگردد چون در عهد شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بهادر پیش  
 شدند میراتب علیه سرفراز گشت. و لهذا کمالا که زبان زد خاص و عام است اهم عنایتی فقیر بزرگمنش  
 بود که تا حال جاریست معزتابه بهادر معز از فرط الطاف حضرت خفرا تهاب لیسر فزازی سواران و پیاده  
 و تعلقات لکه با روپیه سرکار ممتاز و مباحی بود و درین عهد از کمال پرورش حصویر پر نور بجایگه  
 ذات و منصب مناسب و خطاب سبقت یاب جنگ و تعلقات نیز سرفراز عالیخانان است که  
 زبان راطاقت اظهار فضایل او از اخلاق حمیده و افعال پسندیده نیست گویا اخلاق مجسم  
 بجلوه ظهور آمده در کار خیر خلق الله اللہ و فی اللہ شبانه روز صرف کرد خلقت خدا دست بدست  
 شتر ایطانک حلالی و فدویت و جان نثاری بر ذلتش شتم است از آنجا که عاصی را محبت و اتحاد  
 در خدمت شرفیش بسیار است لهذا از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد تا کسی بفضول گوئی نپردازد  
 حق نیست که بهادر معز فرزند منتخب روزگار است

## میرضا علی خان بهادر

خان حاجت میرزا جمال الدین حسین خان بهادر عظمت جنگ الموفق بحال صاحب است بهادر معز از ابتدا  
 حال استخارت بازر الملک ظفر الدوله محمود بوده بجایگه شرفی شرفی و شت و همواره بجناب  
 حضرت خفرا تهاب باریاب میگردد و چنانچه از میثقات ایشان که مان که گاد کوه شریف و عمارت جنوبی

پهلوی درگاه معلی و نیز در بلده عمارت قدم رسول علیه السلام و پسر شاه و عمارت علاو ده بی بی هزار  
 تیاری خاص ذات هباده عزت است که تا حال حسانت آن بروج مرحوم میرشد معنزا بعد بر سبی روزگار  
 مدتی در حضور پرنور نجاسانی حضرت منقر تمسزل در عالم مرشد زادگی معمور بوده و ولایت حیات نمود  
 فرزند بگرددش میرضا علیخان هبادر مذکور چون منقر سن دشت حضرت غفرانکتاب خود سپردا  
 و تربیت متوجه بوده تا رسیدن سن تمیز و رشد میرعباس علیخان برادر نسبی خان معز را بر سر خدمت  
 نیابتاً مقرر کرده اجراء کار کار سیف نمود هرگاه خان معز با وراک امورات  
 فایز گشت و خان مذکور یعنی برادر نسبی ایشان را قضا هم مهلت نداد با امورات محمول خود در اخته  
 تا حیات آنحضرت بخوبی تمام سر انجام داد و بعد رحلت آنحضرت در پیشگاه خلافت ادام الله  
 اقبال نیز مورد الطاف بوده بخدمت خویش معمور و بهر بیت مشکور خداوند نعمت است اما در سن  
 جوانی با اخلاق و مروت و حسن گفتار و سلیقه معاش و سلوک با ارباب و در تیاری عاشورخانه  
 مکان خویش طرز انواع واقسام و بهر شیوه جوانی معمولی مقتضی المرام است و همواره سلامت روی  
 معروف و بدر بار حاضر

معظم جنگ

خلف واحد بیگان هبادر مرحوم ولد بزرگ لطیف الدوله هبادر مغفور داروغه شکارخانه حضور پرنور  
 که لطیف بیگ خان مرحوم جبرکالان هبادر معز در عهد حضرت منقر کتاب و حضرت غفرانکتاب با جمیعت  
 خود کارهای نمایان بطور آورده مورد تحسین گردیده اند چنانچه مقبره ایشان از قدیم در درگاه  
 حسین بر بنه صاحب است اما هبادر معز که نام اصلی ایشان بیگ خان است از معین در فطانت  
 رای و متانت خرد منظور نظر خاقانی گشته بخدمت ورودی سرفراز و ممتاز گردیده بدر بار داری  
 ساعی جمیله بکار برده در شکارگاه بکاب سعادت شریک است و در اخلاق و آدمیت مروت و گشادگی بهت مملو

چون حضور پر نور متوجه شکار میشوند واحدی با ریاب رکاب سعادت لغیرت چو خاص خدمت  
گذار و شاکر و پیشه نیکر و در بهادر معز با جانوران شکاری بوز و آهو و باز و کبری و شاهین  
و باشا و مسیر و اشکر و سیاه گوش و آهوان شکاری آهویر و غیره جانوران شکاری متعدد  
پیوسته حاضر سوار می مبارک و با ریاب است و با جمیع جنس ایل بزرگان خود موصوفت

## ستدیا جنگ بهادر

نام اصلی این پیر احمد خان بهادر و اول پیر عثمان خان بهادر است ساکن بلده قسور که بزرگان ایشان  
همه سیران باوشاهی بوده اند صاحبان ثروت و حمیت چون سلسله بیعت و ارادت در جناب حضرت  
پیر محمد و چشتی قدس القدره العزیز و از جمله القدر پیر بر اسمای ایشان عنایتی آنحضرت است  
چنانچه متور خان خوشگلی که در سادات پرستی در عهد حضرت منقرت تابش سورا فاق بوده مرید  
همین خاندان عالیشان بود القدر پیر عثمان خان بهادر را اعظم الامرا ارسطو جاده مدار الهام سرکار  
دولتمدار در عین هنگام سرداران مرتبه شش و کمر بستند بهی و بهوشند و غیره که با حاجی را و والی پونا  
دشمنه بکمال اشتیاق و توقیر در سزایه رود و در و پانزده حبه طلب فرموده با پانصد  
سواران و آسامیان پیش فرار و نخواه معقول ذات و غیره مغز کرده محالات سیر حاصل در عوثر  
تخواه عنایت نموده لشکر آن نظام نواز الدوله بهادر و صوبدار بلده اوزنگ آباد مشغین حفاظت  
بالاکهاٹ ممالک غرب رویه کردند بعد بر همی حال با آنجا چون راجه حمیت رام بر سر امور آن لشکر  
فیروزی سرکار به بند و بست و وصوبه خجسته بنیاد و الیچپور از پیشگاه حضور پر نور و از آن  
سمت شده داخل لشکر فیروزی گشت و تمامی حمیت سرکار محاکم حکمش گردید و تحویلالت خان  
بهادر و محمد سجان خان بهادر و دیگر سرداران و منصبداران و رساله داران و جمع داران

پلانها

و پلاطینهای باره با اجمیت خود را در قینانی راجه مذکور که بودند صالح محمد خان پسر عثمان خان  
 مذکور که با هم برادر جدی باشند نیز متعین راجه مذکور شده کارهای نمایان ظهور آوردد مورد  
 تحسین و آفرین گردیدند و اب برهمی معالیه راجه مهمیت رام و در و در راجه گویند بخش مبارک  
 بسرفرازی خدمات متعلقه راجه مهمیت رام بهادر مذکور تسمیکه در اطاعت و فرمانبرداری  
 بودند بستن فرمان برادر راجه موصوف شده در آن مقیم لشکر فیروزی بود  
 سرور اطاعت امر نموده نمودند بعد در گون شدن معالیه لشکر و روان شدن راجه گویند بخش  
 به بلده حیدرآباد پیر احمد خان بهادر در حلت پدر خود و صحبت و اتفاق صالح محمد خان بهادر  
 که خسر ایشان بودند و بجای پدر خود می نشستند حاضر در بارها نماز بر طبق طلب سرکار گردیده  
 بشرف ملازمت مشرف گشته بسعی اتحاد راجه چند دلیل بهار راجه بهادر با مورات خویش از سواران مجاهد  
 و غیره سرفراز شدند چنانچه محال نیزه متصل ملک پور و صراف صوبه الیچ پور در عوض ذات و سواران  
 خود دارند همذ با اخلاق پسندیده بسجاوت و آدیت و مروت معروف خوش مزاج خوش لباس  
 و ترکیب صاحب نظم و شرف علم فارسی و درشت نیز اندازی و صنایع و بیایع آن به طول ادا در و در مندان  
 و خوش انداز است و همواره حاضر در بار صاحب منصب هزاره یکی از سوار علم و تقاره و نسل و پاک  
 فرزندان بهادر عزیز کی پیر محمد خان و دیگر پسر خدا و او خان با طاف شاهانه حضور پر نور سرفراز اند

## حسنة النون نصیب یا جنگ

خلف رضا بیگ خان مرحوم خان معز و محمد حضرت غفرانآب معور کارخانجات خانسانانی بلده  
 حیدرآباد و قلعه محمدنگر گوکنده سرفراز بوده که یکیش با طرف و جوانب تاد و از ده گروهی بلده  
 حیدرآباد همواره جاری و سجال ماند و همیشه کارهای جلوس و تباری اسباب شادی مرشد زاده ها و غیره

و شادوی و البتگان اسطو جاده جابجا در کمانهای عمادین و امرای سرکار همه با تمام سعی خان  
 مذکور بدستی و سلیقه تمام انصراف می یافت در سنه یک هزار و دویست و سی و چهار هجری بخت خرابه  
 مقبره اش منقل امام باغ کاظم علیجان مرحوم نبشته عجیب و غریب وجود است اما نصیب از جنگ که  
 نام اصلی اش فتح الله بیگ خان است بعد از انتقال پدر خویش باور کار و بار موردی گشته  
 بموافقت راجه چند و عمل بیاریابی حضرت مخفرت منزل و لبواطف مسروانی در آمد و در نتیجه  
 سمیت حمد حضور پر نور به ستور مورد الطاف خاقانیت و پافزایش خدایات و خطاب و منصب  
 مصدر عنایات خداوند لغت است

## نذر بهادر خان بهادر

خلف کلان شاه جهان خان بهادر که داروغه فرشته شاه سرکار بوده تا حیات والد خود همواره حاضر در بار  
 جهانگار مانده اوقات بسر برد و بعد از انتقال پدر بخدمت قلعداری محمدا باد بیبر و قلعه پانخل  
 و جاگزیات سر فرزند گشته نام نیک برگماشت و کمال آبر و حرمت و ذمیفدوری دولت گذر ایام  
 نموده همواره مورد الطاف حضور پر نور و ام اقبال بوده صاحب منصب چنزاری و خطاب و جاگیر  
 و غیره در زمره امیران قییم سرکار در سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری کربار صد  
 استقفا قضا نمود یک فرزند از ویادگار است اما پادشاه بگیم نذر بهادر مرحوم بحب عاقله و انا  
 برابر صد و عقل رسا دارد و انتظام امور اتجاگیر و دربار چنان نموده که همه دانایان روزگار  
 تحسین و آفرین نمود و از طرف حضور پر نور نیز مورد الطاف شاهانه است همچون منتظم  
 پیداشدن شکل سخی صاحب سمیت و خیر و خیرات مصروف و بیادوات الهی  
 شب و روز معمور

### حرف الواد و حیدر و له باد

تخلفت العصفی عنصام المملک نشی میر حیدر خان بهادر است از بدو مشهور تو جهه تحصیل علوم پر دخت  
 و استاد و مشایخ سو فوره و مشوق خویش فایز تحصیل و فاضل شجر گردید و از الطاف بنیایات  
 حضرت عفر اناب ب خطاب و ولای و منصب مناسب سرفراز درین احوال الطاف خداوند نعمت بندگان  
 بظلال العالی شبانه روز باریاب و در عنایات امیریت کمال سلینده علوم و مروت و آدیت  
 به شویسان خود سلوک و با احباب نمونیا غریبان را در و مندر و بصیت برین مقدر و مقدر خویش  
 شکر کمال و در باریابان حضور سواکی کلمه خیر گماهی شکر که موجب برهمنی کار آمدی شود هرگز بر زبان  
 نی آرد اگر یکد و امیر باینصنایات سعادت حسنت در دربار باشد کار حکیم از امیر تا غریب بند  
 نگر و در هر شخص بر او بطلب خویش برسد و انتقالی همواره اش باریاب حضور پر لوز و ارد

### حرف الما همت یار جنگ بهادر

نمیره همت یار جنگ کلان صوبه دار لیده فرخنده بنیاد حیدر آباد بعد انتقال جد بزرگوار محمود  
 جاگیر و خطاب و تعلقه بگیری و غیره از سر کار و ولتدار بندول الطاف بود و درین عهد و خد متگذاری  
 و حاضر باشی و قلوداری ظفر گزده و ابراهیم گده سرفراز و ممتاز و بصفت بزرگانه امیرانه قدیمانه

خاندان خویش موصوف

### هست جنگ

از عالم طفلی منظور نظر پر دخت عنصام المملک بهادر عرض یکی بوده بی بهادر موصوف و طالع محمود  
 خود که روزی حضور پر لوز همراه عرض یکی عنصام المملک دیده فرمودند که این هست جنگ است

فوراً عرض گوی به آداب گاه رسانیده ندر خطاب و ایتدند باز پیاس خاطر اعتصام الملک حکم سرفزاری  
خطاب و افاقه قاعده صد و ریافت پس ازان بخطاب و منصب سرفراز گشته در دستبان تربیت  
پرورش می یابد

## حنی الیاء و اولاد و باور

امیر قدیم خاندانی فرزند شرف الامرا بهادری بود با اخلاق امیرانه بزرگان پسران مرحوم بهایش مناسب  
ناصر در بار آمدید

## ذکر اعزہ نامور خاندانی مرزا محمد غزنی اللہ خان بهادر

جد بهادر معز و محمد سلطان عزیز الدین عالمگیر ثانی بادشاه بندن نشان جنت نشان پیشینی  
وزیر و بخطاب سعید الدوله کامیاب و سرفراز بوده تا برهی معاملات سلطنت کارهای نمایان  
بطور آورده و دایت جیات نمود و خلفت از جند دشت یکی عنایت اللہ خان بهادر و دیکی  
محمد نور اللہ خان بهادر اما عنایت اللہ خان بعد حلت پدیر بزرگوار خود چندی به نیابت  
سرفراز بوده چون بالکل تباہی معاملات دولت و تسلط مخالفان شد اراده دکن نموده بخت  
بنیاد او رنگ آباد رسیده برای گذر وقت نزد عظیم الدوله بهادر صوبه دار بلده مذکور بموجب  
مناسب لایم اقامت و زبیده از حسن خرمندی و رای درست خود و تعلقات کاندل پور  
و بیجا پور همگشته اوقات بسر بسیر و اتفاقاً شخصی نزار سلطو جاہ مدار المہام سرکار دولتمدار  
اقرز نامہ بهر خویش در باب بر آوردن چیل لک روپیہ بدر نویسی بدم عظیم الدوله گذرانیده کہ مال  
استغنا و استکبار و اردو خستہ بنیاد گشت ہر چند بہادر مرزا خواست کہ بزر پاشی و چا پلوسی



و جمیع تدبیر لایقه ازان خود سازد بدام ایشان تا آمد وسیع فائده مترتب نشد معهدا برای مقابله  
 و مواجبه حساب بهر کس از رفیقان خویش که سوال کرد هیچکس قبول نه نموده پهلو نتهی کردند عظیم الدوله  
 کمال عجز و انکسار جوع به ایشان یعنی عنایت الله خان بهادر آورده باین مقوله مترجم شد  
 مصرع اینکار از تو آید و مردان چنین کنند به ناپا بر طبق استر سنای بهادر معزبان خوبی دوستی  
 مقابله حساب نمود که یک شبه بزرگ عظیم الدوله بر نه آمده مبلغ خطیر بهادر مذکور در سرکار دولت در اوقات  
 رسانیده تا اینکه در اختیار خوردن زهر و دادن جان خویش امر دیگر منشور شده جان شیرین  
 خود از دست خویش داد چون این معنی بامی صورت صورت پذیر گشت عظیم الدوله از هزار احسان  
 ممنون احسان عنایت الله خان گردیده مختار کار و بار خود گردانید تا صحن حیات بهادر مذکور  
 در حجب ترمینا و برادر اوقات بسر برد بعد از آنکه عظیم الدوله عنایت الله خان نیز لبیک  
 اجابت گفت اما محمد نور الله خان چندی در آنجا بسر برده بخوش گذرانی ایام حیات پایان  
 رسانید چون از فرزندان بهادر معزز از محترمت الله خان بسن رشده و تمیز رسیدند بکارهای  
 شایسته در اوزنگ باد و غیره میگذازند آخردین ایام از ده سال وارد بلده حیدرآباد شده  
 چندی با اتفاق عظیم جنگ بهادر بود بر گاه صیت فرست او مشهور گشت و بلاقات چهاراچه  
 بهادر رسید تمامی کاخانه محمد بو دهن خان که تعلق دار لکهار و پیو سرکار است بوساطت خان مذکور  
 انضمام و اجرا میگردد نهایت خوش مزاج آشنا پرست معالمان شناس رفیق پرورد در اسورات  
 حسنیار صرف و اعبادت الهی مشغول است

### ذکر منصبه ازان سرکار

منصبه ازان سرکار قریب یکزار و دوصده شهر از آبا و اجداد خود با ملازم سرکار دولت مدارا اند  
 که چون مورد الطاف شایان میگردد بذرات شایسته بقدر حوصله خویش سرفراز میشوند

تا اینکه دیوان و دارالمهام و مختار دولت عالی از همین منصب داران بقوت طالع شده اند  
 و میشوند و براتب بلند و خدایات از جند میسرند در متوالا به جوق شده حاضر در بارهستند از هر دو سر  
 رتبه پورای پیشکار و راجه و لکیر ام پیشکار دیگر قریب دو صد اسم شبانه روز که از جمله سالتقون اند  
 حاضر در بارهها نذر و شمول عواطف بسیار خداوند نعمت اند و مشا بهره اینها از خزانه خاص حضور  
 پر لوز ماه بام محرمت میشود و جوق دیگر که اصحاب مسمین اند در دیوانه خانه قدیم حضور  
 پر نور شبانه روز میباشد و در خلوت مبارک نشست اینها مقررات و مشا بهره خود را بنفیداران  
 سالتقون مذکورین با استصواب سر رشته داران می یابند و بنیایات طعام چه میسرند و جوق سوم  
 که اصحاب شمره اند قریب پانصد اسم علاقه بدیوانی دارند که وکیل مطلق اینها محمد نعیم الدین خان  
 هادراوند که بسی سو فوره خود بعد تکلیفات بسیار که نقضین تمام نعیم بخت رسیده اند که در عیوض  
 تنخواه اینها محالات چنور و ماده پور و سرکار آرام گیر از دیوانی مقرر شده و آن محالات سپرد  
 و همین محاسبان که ریز که تعلق دارند است و آدم بسیار را و معقول در بند و است  
 تعلقات جنلی دانای روزگار تسمیه تعلقات متعلقه صاحب مذکور آباد و غیر فساد اند و پیش از آن  
 دخل سرکار میشود از دیگر تعلق داران معلوم و با استصواب عظیم علیجان وکیل صاحب مذکور و پیش  
 او بر طبق اقساط بمنصب داران تقسیم میشود وکیل مذکور یعنی عظیم علیجان موصوف نیز بسیار هوشیار  
 و در مقدمات محول خود و خیرخواهی سرکار داشته است در اشعار گوی فارسی و هندی مهارت تمام  
 دارد و در ماه رمضان المبارک تمام ماه تمامی عزه بلده و غیره را دعوت افطاری روزه داده  
 طعام لذیذ میخوراند آدم یار باش با مزه

ذکر فقرای کالمین که در اندرون بیرون بلده حیدرآباد آسوده اند

بعضی لقبیه حیات نیز موجود ذکر شاخین و علما و فضلا و عصر

حضرت حسین شاه ولی صاحب قدر الله سره العزیز

آن عارف سرافراز و آن کاشف الوارحی قطب لایت لقب حضرت نصیر الدین و نام مبارک  
 این عبد الله الحسین عیسی بن حسین شاه ولی است و والد شریف عالی شان آنحضرت شاه صفی الله  
 بن شاه اسد الله بن شاه عسکر الله بن شاه صفی کلان بن سید محمد اکبر بن حضرت سید محمد بن ابان  
 گیسو در اثر سببی قدر الله سرافراز هم حسین شاه ولی ارادت و خلافت اجدادیه میداشتند و صاحب  
 خوارق عادات بودند در اوایل حال ملازم ابراهیم قطب شاه با ده هزار سوار و بعد حلت او در وقت  
 سلطان محمد قلی قطب شاه اسپهبد و بعد ولایت او نزد سلطان محمد قطب شاه خات و بعد از او  
 با جمیع خویش همراه سلطان عبد الله قطب شاه می بودند اما سلطان عبد الله که از کمال ایشان  
 آگاهی داشت روزی سوار اسپ با دیبا میرفت غلبه بازی از آسمان بر جامه سلطان سنجال نمود  
 آنحضرت که همراه بودند نظر طلال بر غلبه بازی فرمود و عجا و سوخته شده بر زمین افتاد از آن وقت  
 باوشاه را اعتقاد و اثنی سجدت آنجناب بهم رسید و متفکر گردید و سلطان ابراهیم قطب شاه  
 دختر خود را در عقد نکاح آنحضرت داده بود از آن عینقه پسری بوجود آمده سمی به امام الملک لاریه  
 و آنحضرت خرقه بسیار علی که میرزا و خلیفه اش بود عنایت فرمود صاحب تاریخ محبوب القلوب  
 گوید که آنحضرت ارادت جدیده داشت خوارق و عادات و کرامات بسیار از ایشان بطور می آمده بود  
 وفات آنجناب چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکمیزار و سی هجری است بقول صاحب  
 مخازن الاعراس در گاه شریف منقل قلبه کولک راه مطاف خلقت است دو عرس آنحضرت پیشوند

یکی عرس خاص بتاریخ مذکور و ماه مسطور عرس دیگر بتاریخ شانزدهم و هفدهم ماه ذیقعده بر روز عرس حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز سا نیکو در روز حضرت بندہ نواز جبرائیل حضرت نمیتوانند رفت در روز ایشان حاضر شده زیارت میکنند و ثواب حاصل نمایند تنبیه التسابیگ صاحب مقفوره والدہ ماجدہ حضرت نفرت منزل سکن در جہاد راجہ انجی امارتی عالیشان قریب روضہ آنحضرت باحداث در آورده اند کہ خلق خدا را آرام تمام و عرس شریف میشود و حضرت بندگا لعالی حضور پر نور نامہ آلودہ بہادری اصفیاء ادام اللہ اقبال و عمرہ بر روز دوم عرس برای زیارت رونق افزا میشوند

## شاه راجو صاحب قدس سره

شیرہ زادہ سید شاه راجو صاحب بیجاپوری برادر خور حضرت حسین شاه ولی صاحب مسطور صاحب نامہ ایشان بدین طریق است سید شاه راجو صاحب سینی حیدرآبادی بن سید شاه اسد اللہ بن سید شاه صفی اللہ بن سید شاه راجو صاحب بیجاپوری برادر خور حضرت حسین شاه ولی بن اسد اللہ قدس اللہ سرہم و تاریخ قطب شاهی باعث رفتن شاه راجو صاحب بہ بیجاپور چنین تعلیم آورده کہ در عصر سلطنت محمد قلی قطب شاه برادرش خدایتہ مدت سی سال بموافقت برادر خود بپاؤدہ بفراغت کلی میگذازند اتفاقاً باغوائی بعضی حوالہ داران بوقت خالی بودن مملکت از سلطان مذکور و سپاہ با فتح الملک حوالہ دار و نورخان حسن علی عم عبدالکریم و چندے دیگر از اعیان معتبر کہ مرید ایشان بودند در مکان شاه راجو صاحب اجتماع خلقت نموده خواستند کہ خدایتہ را بر سر سلطنت نشانند و آیسے سلطان مذکور رسانند و روز بروز اجتماع خلقت تزیید گرفت محمد قلی قطب شاه از بیغنی مطلع شدہ بحکمت عمل دفع نسا و نموده جمیع مفسدان را اسیر و دستگیر ساخت شاه راجو مذکور با و صفیا جاگیر سیر حاصل و تنخواہ نقد معاشش داشت

بطرف بیجا پور گریخت علی عادل شاه بیجا پوری میرد ایشان شد و ایشان عمر خود در بیجا پور بسر بردند  
 فرزند آنحضرت شاه صفی و پسرش شاه اسماعیل در بهونجا ماندند اما شاه راجو صاحب که در بیجا پور  
 متولد شده نشرو نما یافت در عهد سلطان عبداللہ قطبشاہ حیدرآباد و آمد خاقان زمان از  
 جاگیر و مسکنش خاطر خواه کامیاب فرموده در بلده مذکور داشت و ابوالحسن تانا شاه میرد ایشانست  
 و بتوجه آنحضرت سلطنت قطبشاہ پیور رسید و دختران خویش را بفرزندان آنحضرت بکنج آورد  
 و احوال توجه آنحضرت درباره دامادی تانا شاه ابوالحسن مذکور و رسیدنش سلطنت در احوال  
 تانا شاه مفصل نقل کرده احتیاج تکرار نیست که بقول صاحب مشکوٰۃ النبوة باز قام آورد چون  
 آنحضرت قضا نمود سلطان ابوالحسن که میرد خاص بود بیرون دروازه غازی بنده بلده حیدرآباد  
 گنبد عالی با عمارت سنگین بر مدفن آنحضرت احداث در آورد هنوز کار یک پهلوی غربی عمارت  
 ناتیار بود که دولت قطبشاہ به بنام آن تمویز انتقال نمود تا حالت تخریر این تاریخ همچون حال  
 ابن شریف قایم و طاق عالم است اما کس غلامی حضرت تهنیت النساء بگم صاحب مغنوره و عروس  
 حضرت غفر اناب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی علیہ الرحمہ نصب فرمودند و حضرت بندگالعالی  
 مظاہر العالی ناصر الدولہ بہادر آصفجاہ دام انبالا بارہ درسی چوبی بالای قبر شریف اندرون گنبد  
 تعمیر کنانیدند و درینو لا شاه بڑا صاحب از اولاد آنحضرت بر سر سجادگی بقیم روضہ اند اگر چه پیش  
 بسیار بود و حالاً موضع کنگرہ خورد و در تصرف اخراجات عرس وغیرہ دارند

## بدر بنده صاحب قدس سره

آن سالک ستانہ و آن مجذوب بخت اولیوانہ از ہندوستان بقول صاحب تاریخ اخبار الالوار  
 و مشکوٰۃ النبوة وار و حیدرآباد گردیدہ عریان مادر زاد بالای سنگی کہ درینو لا اسمی سیل بندہ

متصل روضه شریف سمت شرقیت اقامت داشتند و میرد و خلیفه صوفی سرمد بودند شخصی از رشتگان  
 ملازم مالک پرتخان وزیر سلطان عبداللہ قطب شاہ فرست ایشان میبود که در آنوقت بر آن  
 زمین اثری از آبادی نبوده سواى پنج شش خانہ و پتخان انعامت الیه و پتخان که حامله و آتام  
 زاینده محتاج تا بچراغ شب بود در خدمت آنحضرت آمدہ حال خود نمود تا آنوقت هیچ از خزن  
 عادت ایشان بطور مذکورہ بود آنحضرت فرمود که برو خدا تعالی کریم است هر گاه الیه و پتخان  
 در کلبه خود بچو زانید و پتخان برای وزن کردن آلائش شکم الیه نوشتن عتیب خان خود زمین  
 کندید از آنجا یک سوچه خورد و پرازهون با بر آمد و پتخان زرد کرد و پتخان آوردہ اسباب  
 روزی خود دست کرده بفرغعت گذرانید روزی پیش مالک پرتخان مذکور از نظر کمال  
 حضرت بر تنه صاحب کرد و او برای اولاد نهایت تننا و انشت چنانچه در آرزوی فرزند یک صد  
 زمان فرا هم کرده بود و از هیچ کس اولاد نشده بجز دستماع اوصاف بخدمت ایشان آمدہ او بجا آورد  
 دست بسته است آنحضرت با پایا و اشاره پرسید که چه طلب داری او عرض کرد که فرزند میخواهد سلامت  
 آنحضرت اندک هنگام در پیاله که بود در آب انداخته با مالک پرتخان عنایت فرمودند حسان  
 مذکور با بنجانوشید چون مالک پرتخان بخانه آمد و پرتخان که شب نزدیک کرد آن زن حامله شد  
 عرض خان مذکور را آنقدر اولاد بمرسید که از شمار عاجز آید چنانچه گفته اند روزی سلطان  
 عبداللہ از مالک پرتخان پرسید که چند فرزند داری او عرض کرد در دفتر را دیده عرض خواهم نمود  
 از آنوقت خان مذکور کمال ارادت و جناب آنحضرت داشت راوی گوید فرزند اول مالک پرتخان  
 بمرسد سالگی فوت کرد و قبر آن کودک نزدیک قبر آنحضرت است باقی همه فرزندان سلامت ماندند  
 و بمرسد چون آنحضرت بتاریخ ششم جمادی الاول سنه یکم از شصت و چهار هجری  
 در عهد سلطان عبداللہ قطب شاہ وفات یافت مالک پرتخان گنبدی مختصری بنا ساخت

مقبره ایشان بسمت مشرق یک و نیم کمره از بلده حمیدر آباد واقع است مالک پست خان  
 و چند پسران او در آن گنبد مدفون اند سابق اطراف مقبره آنحضرت چند قبور شده بود چون  
 شمس الامراتیج جنگ بهادر در آنجا مدفون گشت و مقبره و مسجد ایشان بنا فرمود و نیز  
 عالیجاه بهادر مرشد زاده آرام گرفت و علی بن القیاس دیگر عمادین و مرشد زاده ما و خوانمان  
 سرکار و غیره در آنجا مدفون شدند از کثرت مقبره ها و در زمین درگاه تا بنا تا اب میر حمله محض رود  
 و هر روز با شیعی زاد ایزد میشود و تمامی میران سرکار و اقربایان سرکار و ولندار را میل تدفین  
 در قریب جوار آنحضرت است آبادی بسیار شده قریب یکزار کس از حفاظ و البخرات مشایخ روز  
 در آنجا بوده اوقات بسیار سپریزد و اکثر خانه و اریست و حساب غرما از شمار خارج است که در آن هرگز  
 مدفون اند عزیز صاحب خلف برهنه صاحب دیگر مجاور و درگاه است در پیوناصندل آنحضرت  
 بتاریخ پانزدهم جمادی الاول از خانه مجاورند که شکاف تمام می آرنند و عرس چرانان به شانزدهم  
 میکنند خان الله حساب تبع میشود و حضور پر نور روز دوم عرس زیارت میفرمایند و با قصد  
 روپ نقد معمول عرس عنایت نیز میمانند و بوقت زیارت انشرفها میگذرانند و خادمان اینها  
 بقدر قسمت ایشان لقب می کنند

## شاه شبل صاحب شمس سره

نام آنحضرت شاه زین الدین است که از اولاد خواجه ابو بکر عبدالله الله شبل بود و شبله موضوعیت  
 از خراسان اولاد عبدالله شبل که لقب شبله گردیدند تا حالت تحریر همین لقب مشهور ازین الدین  
 شبل از بغداد شریف تشریف آورده در شهر حمیدر آباد بر کوهی که شمالی بلده مذکور واقع است  
 سکونت اختیار کرد و ادسی گوید که وی میریدر خود شاه رفیع الدین شبل است و در میریدر جوی

شاه ضیاء الدین بلی و وی میر پدیر خود شاه صدر الدین شلی و وی میر پدیر خود شاه عارف شلی و وی میر و خلیفه قطب الاقطاب حضرت سید تاج الدین عبدالرزاق فرزند حضرت غوث الصمدانی محبوب جهانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما بود چهار برادر کامل و عارف بود ترکی از ان در بلده بیدر که مقبره ایشان زیر تل گهاٹ و تخت الفرض شاه زین الدین شلی مدت میر پدیر آن کوه مشهوری بودند کمال حلال و کمال شاه منزلهی بزرگی میفرمایند روزی در نهایت وحشت اتفاقاً من بر سر قبر شریف شاه زین الدین شلی لطوافت مشرف بودم چنان حالتی بر من تاری شد گویا آنحضرت از قبر خود بر آمده بر پشت من سوار شده اند و در ولیمت حیدرآباد آورده که تمامی شهر در نگاه من است و در هر دو دست شمشیر برهنه دارند و دستهای چپانند صاحب معدن الجواهر گوید که آنحضرت را یک فرزند بود سمشاه مصطفی شلی که او را دختر پدر الدین بن شاه محمد تائی صاحب قادری بیدری داده بودند وفات شاه زین الدین شلی بتاریخ سوم ماه صفر سنه یک هزار و پنجاه هجری است و مزار شریفین بالاسی کوه مذکور متصل محله کاروان و ملکاپوش شاه شلی مشهور و معروف است

## حضرت بابا شرف الدین صبا قدس سره

آنحضرت از خلفای اهل شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین عمر سرودی است در زمان مقدم آنحضرت آورده بر قلعه کوهی جانب جنوب حیدرآباد که بقاصد کرده واقع است مدت میر پدیر در اندرون غار بانزوا گذرانیدند عرض آنحضرت بتاریخ نوزدهم شعبان کمال تحمل میشود خلقت خدا بقایای آتش بازی عمیرا و تباری نور اور عرض آنحضرت سرسید هندا سال وفات آنحضرت تحقیق نشد درینولا عمارات بسیار با حدیث

آمده اند



# حضرت میر انصاحب کاروانی عرف میر انجی خدانامد سمرہ

## متصل کاروان بلدہ حیدرآباد

آنحضرت سید صبح النسب اندرز و سلطان عبداللہ قطب شاہ در ششستہ عالم روزگار نوکریا و شاہ بودند  
 اتفاقاً سلطان مذکور ایشان را برای سوال و جواب عالی و مملکی نزد بادشاہ بیجا پور آمدہ بعد دستی  
 امور ات محولہ خویش وقت مراجعت خبری شنید کہ حضرت امین الدین علی از حجرہ خود بیرون برآمدہ  
 عالمی زیارت آنحضرت میر و میر انجی را نیز تمنای حصول شرف ملازمت نشان در سرافتادہ  
 در آنجا رفت و ملاحظہ جمال باکمال آنحضرت نمود و آنحضرت را دستور بود کہ بعد فراغت از غلبہ حال  
 بیرون حجرہ برآمدہ بہدایت خلق مشغول میگشتند و سزگون نشسته زمین را کاویدی ہر گاہ چشم  
 باز کردی حاضران ہمہ سربازگون میساختی اتفاقاً نظر آنحضرت بالای شکل افتاد فرمود این  
 سنگ چه میگویی خداوان خاموش شدند اما میر انجی بی پای او پیش آمدہ عرض کرد کہ این سنگ میگوید کہ امین الدین  
 خدائے و خدا بتعالی امین الدین گردید پس آنحضرت خجاست و دست میر انجی گرفتہ اندرون حجرہ برد و چند ساعت  
 در آنجا بودہ او را نامہ خود ساختہ حضرت فرمود روی گوید چون میر انجی بر تہ فغانی الشیخ رسیدہ بیرون آمدہ خلفا  
 و مریدین مجموع القیئاً القور شد کہ خود آنحضرت بیرون آمدند سرا بسجود آوردند ہر گاہ سرا برداشتند  
 دیدند کہ میر انجی اندک بعد از ان آنحضرت خود برآمدہ فرمود کہ امین الدین میر انجی شد و میر انجی امین الدین  
 گشت پس از ان میر انجی را چندی در صحبت محرمانہ خود داشتند خرقہ خلافت از زانی فرمودہ حضرت  
 بحیدرآباد نمود چون میر انجی بحیدرآباد رسید برسد مشیت ممکن کرد و بہدایت خلق مشغول شد  
 و بسیار سالہای در کتب و علم معرفت و سلوک مثل وجودیہ و تہذیبیہ و غیرہ تصنیف فرمودہ بر آن بگذشت

که بخدمت مرشد خود عرضی نوشت از بیخه حاضران بجناب امین الدین علی عرض کردند که سیرانجی  
 در حیدرآباد شور بزرگی بر پا کرده و از آنحضرت روگردان شده است و اعتقاد بان حضرت ندارد  
 فرمودند که ای فلان ما او را مانند خود کرده ام چنین نخواهد شد خوب اگر شمار یقین نسبت دلیل اراوت  
 اولشما بنمایم پس سگی را طلبید و او حاضر شد و پیش آنحضرت آمد چیزی بر قوه نوشتند در گلابی بسته  
 گفتند برو حیدرآباد و نزد سیرانجی برسان و جوایش بیار و او می گوید آن سگ را می شد و حیدرآباد  
 نزد سیرانجی رسید ایشان خبر رو و سگ یافته با همه خادمان استقبال او آمدند و او را در اکی نشانید  
 خود نیز با حاکمان دشوار ادت داده آن سگ را از آنجا بحیدرآباد آورده در تمام شهر راه پراه  
 گردانیدند و خانه خود آورده بالای مسجد نشانده او را شبیهات پجاری آوردند چند روز آن سگ  
 که بود هر روز سیرانجی بهین احترام پیش می آمد و دست بسته می استادند چون سگ مذکور را دره بیچاره  
 نمود با همه خادمان و غیره تا سه کرده بمشایبت آن سگ خود رفتند رخصت نمود هر گاه سگ مذکور  
 در حضور آنحضرت آمد و رسوخ و اعتقاد سیرانجی از عرضی و زبانی مردمان همراهی آن سگ معلوم شد  
 حاسدان و غمازان روی خجالت در خود کشیدند سیرانجی را یک فرزند بود سمی شاه امین الدین  
 ثانی وفات آنحضرت بنا بر پنج هجده ماه جمادی الاول سنه یکمزار و هفتاد و هجده واقع شد و قبر  
 شریف بیرون حیدرآباد بطنه منسوب منقل مستند پوره و کاروان در عهد المذکور زیارتگاه  
 خاص و عام است فرزندان آنحضرت گنبدی بالای مزار شریف بنا نموده اند که آن را مگر کی گنبد  
 میگویند و آنحضرت مشهور سیرانجی خدا نامانند گویند عالمگیر بادشاه بجناب آنحضرت عرض کرد که  
 جناب خدا نامانند آنحضرت فرمود که بابا اگر خدا نامانباشم پس خود نامانباشم جان الله بحمد کلام بزرگان  
 بزرگترین کلامهاست

حضرت شاه میر محمود اولیادقدس سره العزیز

آن وقت ای روزگار و عارف پروردگار سید عالمی در جات ساکن نجف اشرف بودند بسبب  
 وجوهات زمانه برآمده در عهد سلطان عبدالعزیز شاه مجید را آباد شریف آوردند و بر کوهی که  
 حالا قد شریف است پسند کرده برگزیدند و بعد از چند روز طرح عمارت آراستند که نام آن حضرت  
 کوه میر محمود اولیا مشهور است و آن حضرت را گروه نعمت الهی اندر قلعو بیدرت سال  
 بخت سید شاه شمس مبالا اولاد و سجاد و شمس سید شاه خلیل اللہ بیت شکن فرزند حضرت شاه  
 نعمت اللہ ولی کرمانی مرشد سلطان احمد شاه و زنی همسری دکن بودند مانده مرید گردیدند و نعمت و  
 خلافت یافتند مجید را آبادمانه چنانکه گذشت گویند حضرت شاه میر محمود اولیا را دست غیب بود  
 و بعضی کیمیا نسبت میکنند این جماعت و چاه محمود و درستی پای کوه و گنبد و عرش محل و غیره از  
 فتوح غیب ترتیب یافتند و در آن راه را از دیگران مزدوری میدادند و حامله را مزدوری  
 او و طفل که در شکم او بوده عنایت میفرمودند مردمان میگویی که بوقت بیماری چاه محل تا شاه  
 با شاه راجو صاحب مرشد با شاه مذکور و میر محمود صاحب نزاع واقع شده حکم شد که مزدوران  
 نزد شاه میر محمود نزد چون همان بوقت شب برای نفع مضاعف مزدوری کار در روشنی  
 میکردند حکم شد که روغن بمردمان شاه محمود صاحب بقالان نهند پس آن حضرت فرمود از آب چاه  
 محمود مثلها روشن نمایند یعنی بخاطر عاصی راه نمیدهند چرا که اول نیست بزرگان بزرگان را  
 خوب میدانند ولی ولی را بیشتر است چنانچه مشهور و ضرب التمثیل است مانند ما بخیران که نزاع  
 لفظی بجای مجسمه هوای نفس کنند اگر چنین باشد حرف بر کشت و کرامات حضرت شاه راجو صاحب  
 که اولیای عقل بودند وارد میشود که دیده و دانسته با ولی خدا عداوت نمودند استغفر اللہ آن حضرت  
 چنان بودند حال ایشان از توجه بالای چهار منار به سلطان ابوالحسن تا شاه که مشهور آفاق  
 است پوشیده نیست و اگر آنکه سلطان ابوالحسن که خود فقیر مشرب جو یا سکه کالمین بودند

آنست که ناحق خلافت بابرزگان کردن نقص عقل است و العلم عند الله الغرض کویچه آنحضرت جای  
 متبرک است و زیارتگاه خلق الله از بلده حیدرآباد جانب مغرب دو کوه فاصلا دار و زیر آن تالاب  
 میر عالم تاشامی دیکس است و فوات آنحضرت بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه تحقیق نه آمد اما  
 از عوید سلطان عبدالعزیز تاشامی آنحضرت زنده بودند رحمة الله علیه و بوقت ورود  
 ایشان بحرای چخطر بود شیر و بلنگ همه باطاعت درآمدند که تمام آنی بالای کوه مذکور مقسم بودند

## شمس مولا قدس سره

نام مبارکش سید شمس الدین عنت شمس مولا است فرزند شاه محمود اولیاد در وقت نواب آصفیاه  
 حضرت معترف تا ببقیه حیات بودند و همیشه بر کوه مذکور خود سکونت میداشتند گاهی در بلده  
 حیدرآباد منی آمدند بجز روز پنجشنبه از هیچکس ملاقات نمیکردند و روز پنجشنبه بجلوس تمام بیرون  
 می آمدند از خانه خود بلباس سفید و کمر بند سفید و کتار دگر و علی بنده شمشیر در گلو و دستار سفید  
 بر سر و صاحب تصرف بودند و در عرس و از خود تکلفها از طعام دروشی مینمودند خلقت خدا از عمادین  
 و غزالیها حاضر میشدند اتفاقا روزی در عرس شریف شیر بزرگ در دامن کوه نشسته بود  
 و خلق الله از ملاحظه آن در رسیدن عرس حرکت نمودند چون خبر با آنحضرت گردید شمس مولا خود قریب  
 شیر تشریف برده با و از بلن فرمودند که امر و زعر است و عالم برای فاتحه جمع آمده اند از بودن شما  
 مردمان خوف کرده نمی آیند بروید و باز می آیند راوی گوید که ناگاه شیر برخاست و برفت و باز آن  
 شیر گاهی بیانشد اکثر بچو تصرفات آنحضرت بطور آمدند بزرگی از چهره عالیشان هویدا بود  
 عرس شریف بیشتاد سال رسیده بود همیشه بیاد حق مشغول میبودند و فوات آنجناب بتاریخ  
 چهاردهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری است قبر شریف پانین هزار پد بزرگوار

گویند آن حضرت را چهار فرزند بودند اول شاید علی رضا که تصرفات خود را تذکرات پدر خویش  
داشتند دوم سید محمد سوم شاه عظیم الدین چهارم چندان مشهور نیستند

# شاید علی رضایینے قدس سرہ

آنجناب عالیترین پدر عالیقدر خود حضرت شمس مولانا بودند بعد پدر بزرگوار خود یکسال بر مسند پدر  
سالک بوده بعد از آن مجزوب شدند که حضرت شمس مولانا فرموده بودند یعنی بعد من فرزندم  
شاه علی ضا تا دو و از ده سال در عالم جذب خواهد بود همچنان شد در آن ایام سید علی برادر خورد  
حقیقے ایشان اصباح و مشورت شاه الفقی بهم از طرف والدہ کاغذی نوشتند بدین مضمون کہ  
علی رضایین ایام حالت جذب دارد و حرکات جنون میکنند و هر دو نور چشم من اند میخواهم  
تا صحت بر خورد و اعلیٰ رضایین خلافت ایشان سید علی باشد پس محضرا بمواہر شایخین  
مختوم گردانیدہ آنحضرت را در حجرہ ہبنوارہ مقید کردہ آب و طعام از سوراخ پیداوند بعد مرد ایام  
فرزند آنحضرت میرن صاحب کہ نوجوان بودند با استصواب قشنام جناب ظفر الدولہ حکم حضرت  
غفر اناب میر نظام علیینان بہادر آصفیہ ثانی از قید شدید بر آورده بر سر مسند ایت  
جلوہ آرا گردانیدند کہ اکثر خوارق عادات از آنحضرت در قید ہم نظور آمدہ کہ ہموارہ طوطی ہائے  
صحرائی از روزنہ حجرہ اندرون آمدہ بالای دوش مبارک می نشستند و آواز میگردند و آنحضرت  
باہنہا میفرمود کہ شمارانیدانید من شاید علی رضایینے ام و طوطیہا نیک نختین نغمہ سخن میگردند  
چون بر مسند بزرگانہ جلوہ افراشدند بلوک در آمدند و گاہ گاہی سواری مبارک بالای اسپ  
مادیان کہ پی نام داشت در مکہ مسجدی آمد و در صحن مسجد زیر درخت بڑا تشریف میداشتند  
ہجوم خلایق آنقدر شد کہ تا با آنحضرت رسیدن شکل می افتاد از جانب حضرت غفر اناب اصیلان سرکار

صلی  
الہ  
علیہ  
وآلہ  
ہ  
وسلم

اما بزرگان و اما چنانچه حاضر شده سلام تیا حضور کمال شتیاق ملاقات عرض مینمودند پس آنحضرت  
 میفرمودند که شما بجای خود بخوبی تمام معمور کار و بار سلطنت سلامت باشد را در دعای ترقیات  
 عمر و دولت شما نیز مامور هستیم احتیاج ملاقات ظاهری نیست و اینچنینکه نذری آوردند قبول  
 میفرمودند و از آنجا اگر منظور میشد در حسینی علم شریف آورده کمال خلوص فاتحه خوانده در حجره  
 بازوی چوکی خانه درگاه شب بوده روز دیگر بمقام خود بالای کویچه اراده مینمودند تا شریف  
 دانش آنجناب هزار مایه خلق الله از امیر و فقیر زن و مرد همه در جناب آنحضرت حاضر گشته نذر ما  
 میگذرانید و طعام شب بست و سخ خوان از حضور کمال احترام مبارک در آمده می آمدند و از نزد امرا و غریبا  
 حسابی نمیداشتند و الفقار علی شاه خادم حسینی علم که مرید و فقیر آنحضرت بود حجره را آراسته میکرد  
 که استراحت فرمایند چنانچه تا حال سندا آنحضرت قسیمه گذاشته اند موجود است هر روز عود و سوزند  
 و چراغ شب روغن میکنند خرق عادات آنجناب را حدی نیست از آنجمله ورود آنحضرت بالای کوه  
 کوه شریف در عین مجمع لکها مردم عرس از راه روبروی درگاه برخلاف راه صندل که اسپان  
 و فیلان و شتران صندل نیز از آن راه نادر درگاه بارام میروند اما از راه که کاظم علیجان خالسامان  
 حضور بر دو بازویش دیوار خرد کشیده است تا مردم این طرف و آن طرف زانندان راهست  
 که انسان را گذر مشکل تراست تا چهارپایچه رسد آنحضرت بالای ماویان پری نام سوار از آن  
 راه دشوار گذار شمشیر عباسی و لاتی بر پوشش لباس سرخ و بر می آمدند و بعد زیارت درگاه همون  
 راه بزیر کوه شریف تشریف می بردند در دریا عقیل کامل خروان حیران است غیر از تصرف آنجناب  
 امر دیگر نیست که هزار مایه خلق الله همراه سواری مبارک بوده چشم خود ما دیده اند و مطیع و منتقاد  
 کرامت آنجناب گشته اند و هرگاه اندرون درگاه مبارک می آمدند یا جدا میگفتند در واقعات  
 فقره را پشت دایه بالای تخت چوبی که مجاوران روبروی روایتها میگذرانند نشسته

در آنوقت تمامی نذر با خلقت خدا با نخواست میگذرانیدند و سهره های گل بالای سر آنجناب میگذاشتند  
 و حضرت بخوشنودی تمام میگرفتند و بر سر خود میباشند و مجاوران در گاه معلی دست بستند و روبرو  
 میاستادند و خدمتها مینمودند و حکم عالی آنجناب بجائی آوردند نسبت بیت سلسله البلسا چون  
 بجناب حضرت شاه نعمت الله ولی صاحب قدس سره است تاج و واژه ترکی معمول آنجا انداز  
 است و پس روزیکه مقابله جنگ حضرت غفر اناب بالای قلعه کهرله بار او پندت پردمان والی  
 پونا بوقوع آمد آنجناب از صبح تا سه پرب بقرار بقیارتش طعام هر دو وقت با استعمال نه آوردند  
 در رویش حسن کرداد مقرب الخیبت بود عرض کرد که یا مولای امر و ز حالتی می بیند غلام که  
 گاهی ندیده و طعام هر دو وقت نماندند آیا چه سبب بوده باشد آنجناب فرمودند تو نمیدانی  
 که امر و ز بالای پیل یعنی بندگانی غفر اناب که لفظ پیل نام حضور آنجناب نهاده بودند مثل  
 در بندی مقدم و پیر را گویند حالتی است که خدا تعالی خیر و فضل خود کند پس در رویش حسن میگویی  
 که آنجناب را دیدم ظرافت عادت که نه توجه و غیبت بر طعام بود و در غیبت و خواهش بر شراب  
 معمولی تسبیح خاک پاک کرد و در دست خود گرفته در مسجد شش میگردند و چیزی آهسته آهسته میخوانند  
 بعد سه پرب و فقئا آواز دادند که در رویش حسن حاضر شود و طعام آورد که فضل الهی شامل حال  
 پیل گردید دیگر هیچ وسواس نیست چون دریاقت نمودند جنگ کهرله در همون روز شد و بوقت  
 سه پرب حضور داخل قلعه مذکور شدند و صورت امن و امان بوقوع آمد و دیگر بسیار نقل و حکایات  
 از آنجناب مشهور و معروف اند تا تاریخ بستم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و دو صد و پانزده  
 هجری ازین وارفانی لبرای جاودانی اراده فرموده بالای کوه مذکور پائین مرقد پیر بزرگوار خود

مرفون گردید

حضرت شاه میرضا صاحب قدس سره

فرزند حضرت سیدہ علی رضایحیٰ قدس اللہ سرہ العزیز اند کہ بھون دیدہ و شوکت و عیالیت  
 بودند و چون با حضرت مغفرت منزل در صحرائ اطراف قلعہ محمد نگر گوکنڈہ ملاقات با ہم نشد حضور  
 از عماری شکاری یعنی سکہ چال فرود آمدند و آنحضرت از ماویان اسپ خود و با ہم نہایت ہتیاق  
 بنگلیہ شدند و نشستند و گفتگو کردند و ہرچہ در بارہ زمین خود فرمودند حضور بقید تمام سیر عالم  
 در الہام نمودند کہ زود بندوبست کردہ و بند پانصد روپیہ نقد حضور مذکورند تا حیات  
 آنحضرت شان و شکوہ خاندان عالی این حضرات ظاہر و نیز خرق عادات ہوید الود و ریو لا کہ  
 سہ کیزار و دو صد و پنجاہ و شصت ہجرت فقط سعادت زیارت بزرگان باقیمت ایشان نیز  
 در سہ کیزار و دو صد و سی ہجرت فرمودہ منسل فرقدید بزرگوار خود مدقون شدند  
 حالا بر سجدگی کہ بستند قابل ملاقات نیستند

## مرادشاه دہوتی

صاحب سال بودند و خرق فقر از شاہ فاضل صفا پوشیدند و وی از شاہ امین الدین اسلم  
 خرق خلافت در بر کردہ بودند مرادشاہ دہوتی در بلکہ حیدرآباد سکونت داشتند ہر جا کہ  
 در سلا فقرا بدعوت رفتی غلام میگرفتی طعام سچہ از دست بچکیں میخوردی و لباس دہوتی  
 اختیار کردہ می بستند لہذا فقر اطمن با میگردد و در زمرہ خود جای نمیدادند اتفاقاً شمس مولا  
 بالای کوہ خود در عرض حضرت میر محمد و اولیا دعوت تمامی فقرای بلکہ نمودند ایشان ہم حاضر شدند  
 تمامی فقر افتند کہ بخش ایشان کہ خام میگردد بعد طعام خوردن میان بدہند و الا نہ ما ہر صا  
 برخاستہ سیر و ہم مرادشاہ ایمنے نشیندہ شمس مولا گفتند کہ ہم چنین کہنت کہ فقر میگویند الفرض  
 بعد خوردن طعام ہم فقراتی کردند بچکیں باقی نماز کہ فی نگردہ باشد فقر ازین دعوی متفعل شدند



از شاه مراد دهنوی نقل است میگفت که چون شاه صفام شد من سبالت و وفات سید عرض کردم  
 که بنده میخواهد بکمان مدفن جناب را در راه سازد و بجای کشتی مشغول باشد فرمود این نشان  
 را از نشان چه کار است در پای تالاب کار بخر و من نماینده و نشان تربت نشان از چنان کردند  
 بعد چند مراد شاه حمید را با و آمده و در عهد که متصل قبر است سکوت نمودند طریق ایشان ملائمه  
 بود بجای لنگ دهنوی می بستند و قشقه بر پیشانی و زمار در گام می و نختند و چون کار کرده طعام مانند  
 هندوان از دست خود می نختند و می خوردند اتفاقاً در مسافرت که همراه ایشان نقل میکردند که  
 شاه مراد را با چهار صد درویشان هنوز از قوم بیراگی و گوساین و غیره یکی مقام واقع شد  
 با اینها کلام ندید ایشان چنان کردند که بر همه با ظاهر شد که ایشان نیز جوگی کبار هستند  
 بوقت طعام خوردن شراب نکند خود ساختند بعد فراغت طعام کسی با اینها خبر کرد که شاه مراد  
 درویش مسلمان است همه امانت کشیده گفتند که در ندید و طریق شما همین است که بایان را از  
 گروه و طریق ما بیرون کردند مراد شاه فرمود که آنچه کا زبان گفتند دروغ محض است و من از گروه  
 شما هم دلیلش اینکه غیر مختون ام چون برای تسلی اینها سر خود را نشان دادند و افعی غیر مختون بود  
 همه را تسکین شد هر گاه فقرای مسلمان غلو کرده ستر ایشان دیدند بر طریق اسلام مختون بود  
 جمله فقرای اسلام متفق شدند و وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی سنه یک هزار و یکصد  
 و چهل و یک است قبر ایشان بیرون بلده حمید آباد در موضع ملکا پور متصل باغ کوردین در  
 که بزیا باغ مشهور است و آصف نگر نزدیک تر

ع  
 در وقت  
 کبار هستند

سید احمد صاحب کوسفند والقدس سره

آنحضرت اهل بیجا پور بودند نام پدر بزرگوار ایشان سید فیروزگار پیشه بود و بعد وفات زوجه خیر از